

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

قصه فرزانگان دیوانه

شرح و ترجمه

«علاء المجانین»

اثر

ابوالقاسم حسن بن محمد بن حبیب نیشابوری

یوسف اصغری بایقوت

(عضو هیئت علمی دانشگاه جیرفت)

سرشناسه	: اصغری بایقوت، یوسف، مترجم
عنوان قراردادی	: عقلاءالمجانین. فارسی. شرح
عنوان و نام پدیدآور	: قصه فرزنانگان دیوانه: شرح و ترجمه «اخبار عقلاء المجانین» اثر ابوالقاسم حسن بن محمد بن حبیب نیشابوری؛ مترجم و شارح: یوسف اصغری بایقوت.
مشخصات نشر	: جیرفت: دانشگاه جیرفت، انتشارات، ۱۳۹۶.
مشخصات ظاهری	: ۳۱۵ ص.
شابک	: ۹۷۸-۶۰۰-۹۶۴۷۵-۴-۵: ۲۶۰۰۰۰ ریال
وضعیت فهرست نویسی	: فیبا
یادداشت	: کتاب حاضر ترجمه و شرح «عقلاء المجانین» اثر ابوالقاسم حسن بن محمد بن حبیب نیشابوری است.
یادداشت	: کتابنامه.
یادداشت	: نمایه.
عنوان دیگر	: شرح و ترجمه اخبار عقلاء المجانین.
موضوع	: نیشابوری، حسن بن محمد، قرن ۵ق. . عقلاءالمجانین -- نقد و تفسیر
موضوع	: نثر عربی -- قرن ۵ق. -- تاریخ و نقد
موضوع	: History and criticism -- th century\Arabic prose literature
موضوع	: دیوانگان
موضوع	: Fools*
شناسه افزوده	: نیشابوری، حسن بن محمد، قرن ۵ق. . عقلاءالمجانین. شرح
شناسه افزوده	: دانشگاه جیرفت. انتشارات
رده بندی کنگره	: ۷۷PJA/۴۰۷۷/الف ۶ ۱۳۹۶
رده بندی دیویی	: ۷۸۳۴/۸۹۲
شماره کتابشناسی ملی	: ۴۹۱۰۸۷۱



انتشارات دانشگاه جیرفت

قصه فرزنانگان دیوانه، شرح و ترجمه (عقلاء المجانین)

مترجم و شارح: دکتر یوسف اصغری بایقوت

نوبت چاپ: اول؛ زمستان ۱۳۹۶

شمارگان: ۱۰۰۰ نسخه

ویراستار: دکتر حسین پریزاد

لیتوگرافی، چاپ و صحافی: فرهنگ کرمان

شابک: ۹۷۸-۶۰۰-۹۶۴۷۵-۴-۵

قیمت: ۲۶۰۰۰۰ ریال

با یادِ پدرم، نخستین معلّم
که در دامنِ پُر مهرش،
پیش از درسِ مدرسه، قرآنم آموخت.

فهرست

۵.....	پیش‌گفتار.....
۷.....	مقدمه مترجم.....
۳۱.....	شرح و ترجمه کتاب «عقلاء المجانین».....
۳۳.....	تمهید و تحمید.....
۴۴.....	کلمه جنون در لغت.....
۴۷.....	نام‌های مجنون در لغت.....
۵۵.....	مَثَل‌هایی درباره حماقت و احمقان.....
۵۷.....	دیگر جاندارانی که به حماقت وصف شده‌اند.....
۵۸.....	نام‌های جنون حیوانات.....
۵۹.....	انواع دیوانگان.....
۷۷.....	حدود جدّ و عقل، و دولت حماقت و جهل.....
۸۶.....	پرهیز از همنشینی با نادان.....
۹۰.....	اخبار و اوصاف فرزندگان دیوانه.....
۹۰.....	اویس قرنی.....
۹۵.....	مجنون بنی‌عامر.....
۹۵.....	اختلاف در نام مجنون بنی‌عامر.....
۹۶.....	سرآغاز کار مجنون بنی‌عامر.....
۹۸.....	خبرهای طرفه درباره مجنون.....
۱۰۴.....	اشعار برگزیده مجنون بنی‌عامر.....
۱۰۹.....	ابوعطاء سعید بصری (سعدون).....

۱۲۵نامه‌های سعدون به خُلُفا و أُمراء.....
۱۲۷نامه‌های سعدون به یارانش.....
۱۲۹حکایت سعدون و متوکل.....
۱۳۵ابو وهیب بهلول بن عمرو بن مغیره کوفی دیوانه.....
۱۴۹اجتماع سعدون و بهلول.....
۱۵۰نامه‌های بهلول به خُلُفاء و أُمراء.....
۱۵۲احادیث و اشعارِ بهلول.....
۱۵۵ابوالحسن علیان بن بدر کوفی.....
۱۶۲اجتماع بهلول و علیان.....
۱۶۴ابوالدّیک کوفی.....
۱۶۶عبدالرحمن بن اشعث کوفی.....
۱۶۸فلیت کوفی دیوانه.....
۱۷۰قدیس بصری دیوانه.....
۱۷۲ابوسعید ضَبعی بصری.....
۱۷۵ابوالفضل جُعَیفران بغدادی.....
۱۸۵سهل بن ابی مالک خزاعی کوفی.....
۱۸۸ابونصر مدنی.....
۱۹۱حیان بن حنتم.....
۱۹۳همّام بن ابی همّام ارجانی.....
۱۹۵جعیل مجنون مقدسی.....
۱۹۶یوحناى حیری دیوانه.....
۱۹۷ابوعلقمه بصری دیوانه.....
۱۹۸نُمَیر کوفی خواهرزاده عبدالله بن نُمَیر.....
۲۰۰سلمه کوفی همسایه حسن بن صالح.....
۲۰۱عشره مدنی.....
۲۰۱سابق مهرجانی.....

۲۰۲	ابوعلی مخرمی بغدادی
۲۰۳	ابوجوالق مدائنی
۲۰۳	ثوبان کرمانشاهی
۲۰۴	ابوالصقر معتوه بغدادی
۲۰۴	سلمه موصلی
۲۰۵	ولهان شامی
۲۰۶	بکار دیوانه بصری
۲۰۷	نقره بصری
۲۰۸	سمنون صوفی بصری
۲۱۷	عبید حمصی
۲۱۷	لُغدان حرّانی
۲۱۸	صبح مکی
۲۱۹	شُقران ثغری
۲۱۹	عتاهیه واسطی دیوانه
۲۲۰	بکار بلدی
۲۲۰	شیبان جلی
۲۲۱	غفار یمانی
۲۲۲	لقیظ مصری
۲۲۲	میمون واسطی
۲۲۴	طبرونه
۲۲۴	غوزگ بغدادی
۲۲۷	عباس شامی
۲۲۸	مانی بغدادی
۲۳۴	رزام طرسوسی
۲۳۵	دیوانگان اعرابی
۲۳۵	جساس بدوی

۲۳۶	ارفی بدوی
۲۳۶	دیوانه‌ای از بنی سعد
۲۳۹	دیوانه‌ای دیگر
۲۳۹	دیوانه‌ای دیگر
۲۴۱	امرؤ القیس بدوی
۲۴۲	هَبْتَقَه قیسی
۲۴۳	دیوانگان زن
۲۴۳	ریحانه ابلیه
۲۴۸	آسیه بغدادی
۲۴۸	حیونه اهوازی
۲۵۱	اجتماع ریحانه و حیونه
۲۵۱	سلمونه عبادانی
۲۵۲	میمونه حمصی
۲۵۳	بُحَّه کوفی
۲۵۳	دیوانه‌ای دیگر
۲۵۴	دیوانه‌ای دیگر
۲۵۵	رِیْطَه مَکّی
۲۵۵	عوسجه واسطی
۲۵۸	دیوانگانی که نام و نشانی ندارند
۲۹۷	فهرست ها
۳۰۹	منابع و مآخذ

پیش‌گفتار

اگرچه قصه عقلاء مجانین - این فرزندگان دیوانه - را می‌توان در مطاوی متون ادبی و عرفانی نیز دید اما کتابی که به صورت مستقل و تحت همین عنوان نوشته شده باشد، ظاهراً همین کتاب «عقلاء المجانین» یا «اخبار عقلاء المجانین» است که در قرن چهارم هجری قمری توسط «ابوالقاسم حسن بن محمد بن حبیب نیشابوری» (متوفی ۴۰۶ هـ) نگاشته شده و خوش‌بختانه، دور از گزند حوادث روزگار به دست ما رسیده است. اهمیت کتاب «عقلاء المجانین» بر محققان پوشیده نیست اما تدوین آن به زبان عربی موجب مهجوریت آن در میان عموم شده است. از این رو شرح و ترجمه این کتاب امری ضروری به نظر می‌رسید. بنابر این ضرورت، نگارنده این سطور، سال‌ها پیش به ترجمه و شرح این کتاب همت گماشت و نخست آن را در سال ۱۳۹۳ به صورت طرحی پژوهشی در دانشگاه جیرفت به سرانجام رسانید.

کتاب «قصه دیوانگان فرزانه» براساس نسخه چاپی استاد عبدالأمیر مهنا ترجمه شده است. در موارد لازم از دو نسخه چاپی عمرالاسعد و نعیم زر زور نیز کمک گرفته شده است. در این اثر معنی بعضی از تعبیرات، اصطلاحات کلامی و عرفانی و مآخذ برخی اقوال و اشعار، عنداللزوم تبیین و شرح شده است. سعی مترجم بر آن بوده است ترجمه‌ای درخور ارائه دهد و متنی موثق و معتابه در اختیار خوانندگان و پژوهندگان قرار دهد. با وجود این از پیش معترف است که سهو و خطاهایی نیز بر قلم وی راه یافته است که امید دارد در خور عفو و بخشش باشد: «وَأَيُّ النَّاسِ لَيْسَ لَهُ الْعُيُوبُ.»

در پایان تقدیر و تشکر از دوستانی که نگارنده را با لطف و محبت خود یاری کرده‌اند، فرض عین است؛ به‌ویژه دکتر عزیز حجاجی که این اثر را به دقت مطالعه نمود و نکات ارزنده‌ای را یادآوری کرد؛ دکتر آراز نظری که جهت تهیه کتاب «دیوانگان خردمند» تلاش فراوانی نمود؛ دکتر حسین پریزاد که علاوه بر ویراستاری کتاب، نکات سودمندی را پیشنهاد داد؛ دکتر مهدی دهرامی، مدیر پژوهشی دانشگاه جیرفت که از هیچ کوششی دریغ نوزید؛ همچنین از همسر عزیزم مهسا اسدی خواه سپاس‌گزارم که فهرست‌های بخش پایانی کتاب را به سرانجام رسانید. «وَلِلَّهِ الْحَمْدُ أَوَّلًا وَ آخِرًا وَ ظَاهِرًا وَ بَاطِنًا.»

یوسف اصغری

بایقوت - مرداد ۹۶

تا توانی با خرد بیگانه باش
عقل را غارت کن و دیوانه باش
زانکه گر تو عاقل آیی سوی من
زخم بسیاری خوری در کوی من
لیک اگر دیوانه آیی در شمار
هیچ کس را با تو نبود هیچ کار
(مصیبت‌نامه)

مقدمه مترجم

«عُقَلَاءُ الْمَجَانِینِ» که ترکیبی متضاد و متناقض‌نما است، اخبار و اقوال کسانی است که در فرهنگ اسلامی، «عاقل مجنون» و «دیوانه فرزانه» خوانده شده‌اند، اینان که «گاه به اعتبار نام بهلول که یکی از بنام‌ترین آنها بوده، بهالیل نیز نامیده شده‌اند، چهره‌هایی بوده‌اند شگفت و مجمع اضداد با شخصیتی دوسویه که از یک‌سو رفتار و گفتار غیرعادی‌شان آنها را در صف دیوانگان جای داده و از دیگرسو، گفتارهای تیزبینانه و رفتارهای ظریفانه‌شان آنها را از دیوانگان معمولی جدا کرده، به گونه بخردان و حکیمان فرا می‌نموده است.»^۱

عقلاء مجانین، کسانی بودند که چون رفتارشان همانند دیوانگان و بر خلاف عرف جامعه و احکام شریعت بود، دیوانه خوانده می‌شدند، از سویی نیز چون سخنان حکیمانه بر زبان می‌آوردند، آنان را عاقل نیز می‌دانستند. عقلاء مجانین فرزانه‌گانی بودند که دیوانه می‌نمودند، یا «بر اثر تجلی ناگهانی حق، آن جنبه از عقل را که کارهای روزمره، به یاری آن انجام می‌گیرد و گذشتگان آن را عقل عملی می‌گفتند، از دست می‌دادند؛ یا به اصطلاح عقلشان در پرده می‌ماند. بنابراین، کارهای روزمره خویش را با معیار عقل انجام نمی‌دادند اما از آن جنبه از عقل که اندیشه‌های والایی از آن تراوش می‌کند و آن را عقل نظری خوانده‌اند، برخوردار بودند.»^۲ چنان‌که در کتاب «عقلاء المجانین» نیز مطرح است، برخی از آنان را در تیمارستان و گروهی را در دیرهایی که ویژه آنان بود، در بند می‌کشیدند و شماری نیز آزاد بودند اما همواره از مردم می‌گریختند و سر به بیابان می‌گذاشتند و غالباً در ویرانه‌ها با گرسنگی و برهنگی به سر

۱- ر.ک: «ساعتی با عقلاء المجانین»، سید محمد راستگو، مجله نشر دانش، ۷۲.

۲- فرهنگنامه ادبی فارسی (دانشنامه ادب فارسی) جلد دوم، ص ۹۸۵.

می‌بردند و چون مردگان را کم‌آزارتر می‌دیدند، بنابراین مجالست آنها را بر زندگان برتری می‌دادند. اینان وقتی که هم در میان مردم دیده می‌شدند، از سنگ و آزار کودکان در امان نبودند. عقلاء مجانبین اکثراً مرد بودند اما در میان این طایفه - که شرح حالشان در کتاب‌های «عقلاء المجانبین» نیشابوری و «صفة الصفوه» ابن جوزی آمده است - اسامی عده‌ای زن نیز به چشم می‌خورد.

عقلاء مجانبین را اصطلاحاً «مرفوع القلم» نیز خوانده‌اند یعنی قلم از آن‌ها برداشته شده است و فرشتگان گناهان آنان را نخواهند نوشت. درون مایه اصلی سخنان عقلاء مجانبین، خرده‌گیری از کار خلقت و بی‌عدالتی‌های اجتماعی است و این پوشش، حربه مناسبی برای اعتراض و انتقاد بی‌پرده از قدرتمندان، امرای ستم‌پیشه، فقیهان ریاکار و جامعه بسته روزگار خود بوده است. چون «دانا یان حسابگر جرأت اظهار این سخنان را نداشتند، اما دیوانگی عقلای مجانبین پوشش خوبی برای ابراز اعتراض و انتقاد بود. آنان در حقیقت، پیشرو و سخنگوی گروه مخالف با قدرتمندان، در جامعه بسته روزگار خود بودند.»^۱ گاهی عقلاء مجانبین به راحتی با خدا گستاخی و از او شکوه می‌کردند و بر او خرده می‌گرفتند و حتی خدا را تهدید به کیفر می‌کردند و برای اجرای آن، اشیای وی مانند اموال مسجد را توقیف می‌کردند. البته گاهی نیز با خدا در سازش بودند و زمانی که از خدا نیکی می‌دیدند، شکرگزار بودند. صوفیان ابراز سخنان تند عقلاء مجانبین را برای همه انسان‌ها جایز نمی‌دانستند و «آزادی ایشان را در این کار، به دلیل نزدیک بودن آن‌ها به خدا می‌دیدند. مغایرت رفتار معترضانه عقلای مجانبین با حالت رضا و تسلیم در صوفیان نیز صوفی نبودن بیشتر آنان را نشان می‌دهد.»^۲

در خصوص پیدایش و رواج ترکیب «عقلاء المجانبین» می‌توان گفت که تاریخ دقیق پیدایش آن در تمدن اسلامی بر ما روشن نیست. «ابوالقاسم نیشابوری که این عنوان را از برای کتاب خود برگزیده است، در نیمه دوم قرن چهارم می‌زیست. البته قبل از او نیز نویسندگانی چند درباره این موضوع مطالبی نوشته بودند ولیکن هیچ‌یک از این آثار به دست ما نرسیده است. از خلال سخنان نیشابوری که مهم‌ترین و قدیم‌ترین سند شناخته شده در این موضوع است، چیزی در خصوص زمان پیدایش ترکیب «عقلاء المجانبین» نمی‌توان استنباط کرد. آنچه می‌توان حدس زد، این است که ترکیب مذکور که در قرن چهارم کاملاً رایج بوده است، چه بسا در قرن سوم

۱ - فرهنگنامه ادبی فارسی (دانشنامه ادب فارسی)، جلد دوم، ۹۸۶

۲ - رک: همان، ص ۹۸۷.

نیز به کار می‌رفته است. احتمال می‌رود که ابداع این ترکیب در اواخر قرن دوم یا اوایل قرن سوم صورت گرفته باشد.^۱ البته اشخاصی مانند: «اویس قرنی» و «بهلول» و «سعدون» که به عنوان «عقلاء المجانین» شناخته شده‌اند، واقعا جزو دیوانگان بوده‌اند؛ این قبیل اشخاص، لااقل تا قرن سوم فقط به عنوان «دیوانه» معروف بودند نه «عاقل دیوانه»، ولی بعداً این عنوان نه تنها در مورد معاصران بلکه در مورد پیشینیان نیز از جمله: «اویس» و «بهلول» و «سعدون» به کار رفته است. لقب عقلاء مجانین را صوفیان بر اینان نهادند و گویا فقط در آثار عربی به کار رفته است. از نگاه عارفان و صوفیان، عقلاء مجانین از مجذوبان و اولیاء الله بوده‌اند و فرزاندگی اینان را حقیقی و دیوانگی‌شان را مجازی می‌دانستند. عین القضاة همدانی (۵۲۵-۴۹۲ هـ) در نامه‌های خود، از این طایفه به عنوان «ضعفاء الطریقه» و «مجانین الخلق» نام می‌برد و می‌نویسد: «پس این‌جا بیچاره را اگر وا خود ندهند، دیوانه جمال معشوق بماند. آنها که نماز نمی‌کنند و روزه نمی‌دارند اما این قوم را ضعفاء الطریقه و مجانین الخلق خوانند که به یک قطره مست شدند.»^۲ محیی‌الدین بن عربی (متوفی ۶۳۸ هـ ق) نیز در باب چهل و چهارم از کتاب «فتوحات مکیه» به شرح مقامات و احوال روحی این طایفه پرداخته و به آنها لقب «بهالیل» داده است. ابن عربی با ذکر آیه شریفه: «و تری الناس سُکّاری و ما هم بسُکّاری» (حج، آیه ۲) چنین استنباط می‌کند که خدای را قومی است که عقل‌های ایشان در پرده اعمالی محجوب است که او در کتاب خود و بر زبان پیغامبر خویش - صلی الله علیه و سلم - بر ایشان واجب و آن قوم را شرعاً مکلف به ادای آن اعمال و تصرف در آنها فرموده است.^۳

عده‌ای از عقلاء مجانین، صوفی و از مشایخ بزرگ صوفیه بودند که در مرحله‌ای از سلوک، به‌ویژه بر اثر زهد بیش از اندازه، دیوانه می‌شدند. به همین دلیل، «انتساب فرقه عقلاء مجانین بیش از هر فرقه دیگر، به طایفه خرّقه‌پوشان می‌رسد. هرچند در میان این عاقلان دیوانه چهره‌های شناخته‌شده سیاسی و منتقدان اجتماعی مشهود است اما حکایات احوال و اقوال این خرّقه‌پوشان، بیشتر در آثار شاعران و نویسندگان صوفی مسلک بازتاب دارد. بنا بر این، نسبت دادن آنها به گروه متصوفه و عرفا به صحت نزدیک‌تر است.»

۱- تحلیلی از مفاهیم عقل و جنون در «عقلاء مجانین»، نصرالله پورجوادی، مجله معارف، صص ۲۰۹-۲۰۸.

۲- نامه‌های عین القضاة همدانی، صص ۳۴۱-۳۴۰.

۳- فتوحات مکیه، ص ۱۲۴.

داستان عقلاء مجانین بیش از همه در آثار عطار نیشابوری آمده است. او از آنان با نام‌های شوریده، دیوانه و مجنون یاد کرده است. عطار «بسیار ژرف‌تر از دیگران به عقلای مجانین پرداخته است و آن‌ها در آثار او آزادی اندیشه و عمل بیشتر، و لحن خشن‌تر و تلخ‌تری از دیوانگان در کتاب‌های عربی دارند.»^۱ تشابه حکایاتی که نیشابوری در «عقلاء المجانین» و عطار در «تذکره الاولیاء» نقل می‌کنند، این گمان را تقویت می‌کند که شاید عطار در مورد شرح حال اوئیس قرنی و سایر دیوانگان بی‌نام و نشان در مثنوی‌های خود از کتاب نیشابوری بهره برده باشد اما «همچنانکه انتظار می‌رود، عطار آنها را عمیق‌تر از نیشابوری و امثال او درک کرده است و بیشتر به درون ایشان راه یافته است. توصیف نیشابوری بیشتر معطوف به ظواهر است.»^۲

دامنه شمول عقلاء مجانین بسیار گسترده و متنوع است؛ افرادی که در این جرگه قرار داشتند از طیف‌های مختلف و با اندیشه‌های متفاوت بوده‌اند؛ در میان آنها، هم صوفیان و عارفان برجسته‌ای دیده می‌شود و هم افراد دیگری که رفتارشان هیچ شباهتی به صوفیان و عارفان ندارد، بلکه عده‌ای از آنان از طبقه عوام بودند که از سرِ درد و نیاز ناشی از ناملایماتِ زندگی با لحنی نقادانه از حاکمیت وقت و اوضاع نابسامان آن‌روزگار سخنانِ حکیمانه و مطایبت‌آمیز بر زبان می‌آوردند. آن نقطه اشتراکی که موجب شده این افراد از صوفی و غیر صوفی تحت عنوان «عقلاء مجانین» گرد هم آیند این است که آنها همگی از نوعی هشیاری و بیداری روحی برخوردار بودند و در بیان احساسات درونی خود صراحت و بی‌باکی نشان می‌دادند.

۱ - فرهنگنامه ادبی فارسی (دانشنامه ادب فارسی)، جلد دوم، ۹۸۷.

۲ - دیوانگان در آثار عطار (بخشی از کتاب دریای جان)، هلموت ریتز، ترجمه استاد عباس زریاب خوبی، مجله معارف، ص ۳۱۵.

دیوانگی، وصله‌ای بر دامنِ عاقلی^۱

هرچند شاید بتوان عبارت «عقلاء المجانین» را از باب «تُعَرَفُ الْأَشْيَاءُ بِأَضْدَادِهَا» نیز تلقی کرد. اما باید گفت که این عبارت متناقض‌نما در حقیقت دو مقوله جدا از هم و ضد هم نیست یعنی در این عبارت کلمه «عقلاء»، مستقل از واژه «مجانین» و در نقطه مقابل آن نیست؛ این عبارت نشان می‌دهد مجانین کسانی نیستند که شعور و عقل متعارف را از دست داده و به بیماری روحی و روانی شدید دچار آمده باشند چون بحث چنین افرادی اصولاً در این جا موضوعیت ندارد؛ بلکه این عنوان اساساً برای افرادِ عاقل به کار می‌رود. این جنون، جنونِ محض و در مقابل عقل نیست، این جنون، خود زاییده عقل و همان نمود و جلوه نامتعارفِ عقل است. این جنون را می‌توان فرزندِ ناخلفِ عقل و یا وصله‌ای بر دامنِ عقل دانست. از آن جا که این نوع جنون، هم‌زمان با عقل تجلّی نمی‌کند پس اشکال «اجتماع نقضین» نیز رفع می‌شود.

تاریخ بشریت نشان می‌دهد که انسان‌ها بارها از سوی هم‌نوعانشان به دیوانگی متهم شده‌اند؛ همین اشخاص متهم به دیوانگی نیز دیگران را به دیوانگی متهم و سرزنش کرده‌اند؛ آدمی در مواقعی بنا به نوع رفتاری که از خودش بروز داده، چه بسا خودش را هم دیوانه دانسته است. بر این اساس، ما فقط می‌توانیم از روی منابع موجود، زمان و تاریخ پیدایش عنوان «عقلاء المجانین» را تبیین کنیم، اما نمی‌توانیم درباره ماهیت حقیقی این افراد به دنبال تاریخی خاص باشیم و برای آن سرآغازی مشخص کنیم؛ چون از ازل تا ابد هیچ آدم خردمندی نبوده است که به جنون و دیوانگی منتسب و متهم نشده باشد. گویی این جنون همزادِ اوست: «با شیر اندرون شد و با جان به در شود.» باید پذیرفت که در بعضی مواقع و مواضع قهراً از هر انسان خردمندی رفتاری ناشایست سر می‌زند که مطابق با خردورزی او نیست و همین امر می‌تواند نشانی از دیوانگی او باشد. پس تجلّی و نمود نامتعارفِ عقل، که خود ناشی از رفتار نامتعارفِ است،

۱- تحلیل این مبحث از خود مترجم است.

۲- چنان‌که حضرت امیر(ع) تندخویی و شتاب ورزیدن در کاری را از نشانه‌های جنون و حماقت دانسته‌اند: «الْحِدَّةُ ضَرْبٌ مِنَ الْجُنُونِ، لِأَنَّ صَاحِبَهَا يَنْدَمُ، فَإِنْ لَمْ يَنْدَمْ فَجُنُونُهُ مُسْتَحْكِمٌ...» یعنی: «تندخویی گونه‌ای دیوانگی است، چرا که تندخو پشیمان شود و اگر پشیمان نشد دیوانگی او استوار بود.» (نهج البلاغه، با ترجمه شهیدی، حکمت ۲۵۵، ص ۴۰۳) و نیز فرموده‌اند: «مِنَ الْخُرْقِ الْمَعَاجِلَةُ قَبْلَ الْإِمْكَانِ، وَالْإِنَاءَةُ بَعْدَ الْفُرْصَةِ.» یعنی: «از ابله‌ی است پیش از توانا بودن شتابیدن، و پس از فرصت داشتن درنگ ورزیدن.» (همان، حکمت ۳۶۳، ص ۴۲۵)

می‌تواند به راحتی عقل آدمی را به «جنون» و خود آدمی را به «مجنون» متهم کند. براین اساس چنان‌که در این کتاب نیز آمده است، هیچ انسانی یافت نمی‌شود که در او نوعی جنون و دیوانگی وجود نداشته باشد.

از منظر کلی می‌توان گفت که انسان‌ها همواره نسبت به «حیات حقیقی» دو دیدگاه متفاوت داشته و دارند؛ عده‌ای حیات حقیقی را به همین دنیا تفسیر می‌کنند و عده‌ای نیز آن را به دنیای آخرت تأویل می‌نمایند؛ به همین سبب عده‌ای طالب این یکی هستند و عده‌ای طالب آن دیگری. هرکدام نیز برای نیل به مقصودش کوشش می‌کند و از عقل خویش یاری می‌جوید؛ این جاست که دنیا و عقل هر آدمی از منظر دیگری - که قاعدتاً متفاوت است - سنجیده می‌شود. افرادی که به حیات «آن جهان» باور دارند، قاعدتاً به حیات «این جهان» دلبستگی نشان نمی‌دهند، چون از نظر اینان دنیا و آخرت دو دشمن بیگانه و دو راه مختلف هستند؛ پس هرکس دنیا را دوست ندارد، دشمن آخرت می‌شود؛ این افراد - که غالباً در اقلیت‌اند - کسانی هستند که همواره تابع و در خدمت عقل و خرد خویش می‌باشند و هرگز گامی برخلاف عقل بر نمی‌دارند و همیشه در آیات الهی تدبّر و تعمق می‌کنند و به جای پرداختن به این دنیا، به عظمت پروردگار می‌نگرند و رضایت او را می‌جویند و مرارت و تلخی‌های دنیا را به جان می‌خرند: «و مَرَارَةُ الدُّنْيَا لِمَنْ عَقَلَا»؛ این افراد، «قَوْمٌ يَعْقِلُونَ» هستند و آنچه از عقل این افراد جلوه می‌کند، «عقل معاد» است. از نگاه این افراد، کسانی که عمرشان را صرف دنیای دون - که «رَأْسُ كُلِّ خَطِيئَةٍ» است - می‌کنند، در حقیقت، دیوانه‌اند. سخن «ضِلَّةَ بن اشیم» نیز ناظر بدین امر است که وقتی بر عده‌ای گذر کرد که اطراف مردی گرد آمده بودند. گفت: «این مرد کیست؟» گفتند: «مردی است دیوانه.» گفت: «چنین نگویند. به راستی که دیوانه، همان من و شمایم که دنیا را آباد، و آخرت را ویران می‌کنیم.»

افراد بسیاری نیز هستند که تمام هم و غم خود را صرف این دنیا می‌کنند و تنها از آن بخش عقل خود مدد می‌جویند که آنها را در رسیدن به معیشت و زندگانی این دنیا یاری کند، این

۱- «إِنَّ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةَ عَدُوَانِ مُتَفَاوِتَانِ وَ سَبِيلَانِ مُخْتَلِفَانِ، فَمَنْ أَحَبَّ الدُّنْيَا وَ تَوَلَّاهَا أَبْغَضَ الْآخِرَةَ وَ عَادَاهَا..» یعنی: «همانا دنیا و آخرت دو دشمنند نافرهم، و دو راهند مخالف هم. آن که دنیا را دوست داشت و مهر آن را در دل کاشت، آخرت را نه پسندید و دشمن انگاشت.» (نهج البلاغه، با ترجمه شهیدی، حکمت ۱۰۳، ص ۳۷۷).

افراد در واقع، تابع و در خدمت «عقل معاد» خود نیستند، بلکه تنها «عقل معاش» را به خدمت گرفته و بر اساس منویات و خواسته‌های خود از وی یاری می‌جویند؛ این قسم از افراد به حلاوت‌های دنیا سخت‌آشنایی دارند، اما از حقایق و حکمت‌های آن، بسیار غافل و جاهل هستند: «وَ حَلَاوَةُ الدُّنْيَا لِجَاهِلِهَا» آن‌چه از عقل چنین افرادی جلوه می‌کند، همان «عقل معاش» یا «عقل عرفی» است؛ این افراد از منظر قرآنی جزو «قَوْمٌ لَا يَعْقِلُونَ» به شمار می‌آیند. همین‌عده نیز کسانی را که نقد این دنیا را به نسیه آخرت از دست می‌دهند و برای رسیدن به تمتعات عقبی از لذات این دنیا چشم‌پوشی می‌کنند، دیوانه می‌خوانند؛ از این رو است که هیچ پیامبری، خاصه سرور کائنات عالم نبی مکرم اسلام، از انتساب به این عنوان بی‌نصیب نمی‌ماند و از سوی مخالفانش، «مجنون» خوانده می‌شود.^۱

اما باید دانست که عنوان «عقلاء المجانین» غالباً به آن دسته از «معاد اندیشان» اطلاق می‌شود یعنی همان کسانی که «حیات اخروی» را بر «حیات دنیوی» ترجیح می‌دهند و در پی فلاح اخروی هستند و در این دنیا زهد و ورع پیشه نموده و به نوعی، تصوف اختیار می‌کنند؛ دیوانگی همین افراد است که بر جریده عالم ثبت شده است؛ بنابراین، عرصه دیوانگی، جولان-گاه عموم افراد یعنی «معاش اندیشان» نیست، چون این عده کثیر بر اندیشه‌ای قرار نمی‌یابند و در مواجهه با امری، از روی مصلحت‌اندیشی بالفور رفتارشان را تغییر می‌دهند و خودشان را از تیررس و اتهام دیوانگی مصون می‌دارند. به همین جهت نیز داغ جنون بر پیشانی عموم افراد نقش نمی‌بندد.

حاصل سخن آنکه حکایات «فرزانگان دیوانه» هرچند خصوصاً نقل احوال «عقلاء المجانین» مُصْطَلَح است، اما عموماً و نوعاً تقدیر حال همه انسان‌هاست. هرچند داغ عنوان «عقلاء المجانین» بیشتر بر ناصیه «معاد اندیشان» نقش بسته است، اما از تأمل در این کتاب نیز می‌توان دریافت که عقلاء مجانین در کل شامل همان دو دسته است: «معاد اندیشان» و «معاش اندیشان». هرکدام از این دو دسته خود را عاقل، و آن دیگری را مجنون و دیوانه می‌پندارد. البته در حالت عادی نیز چنین است که هر کسی خودش را عاقل، و آن دیگری را جاهل و نادان می‌داند:

كُلُّ امْرِئٍ فِي نَفْسِهِ عَاقِلٌ يَا لَيْتَ شِعْرِي فَمَنْ الْجَاهِلُ؟

۱- قرآن نیز بر این اساس می‌فرماید: «كَذَلِكَ مَا تَتَى الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ مِنْ رَسُولٍ إِلَّا قَالُوا سَاحِرٌ أَوْ مَجْنُونٌ» (ذاریات، آیه ۵۲).

نگاهی به کتاب «عقلاء المجانین»

به طور کلی نثر کتاب «عقلاء المجانین»، ساده و روان و به دور از غوامض و تکلفات زبانی است و ابهاماتی که هم به چشم می خورد، به نسبت کل کتاب، اندک و آن نیز بیشتر مربوط به ابیات و اشعار است. تکرار، یکی از عناصر مهم این کتاب است؛ هم تکرار محتوا و هم تکرار طرح و ساختار داستان ها. در ساختار این کتاب، بعضی حکایات به نوعی دوباره تکرار شده است و تنها اختلاف این حکایات در سلسله روایان و قهرمانان و شخصیت های داستان است، البته میزان این گونه تکرارها اندک است. آن بخش از کتاب که به شرح حال و اقوال و حکایات دیوانگان مربوط است، بیش از یک ساختار ندارد؛ تمامی داستان ها دو شخصیت اصلی دارند: شخص دیوانه و شخص عاقل. قهرمان اصلی داستان یکی از دیوانگان است که با شخصیت دوم داستان یعنی با همان فرد عاقل، روند داستان را پیش می برند و غالباً بعضی شخصیت های فرعی چون کودکان - که کارشان سنگ انداختن به دیوانگان است - در این داستان ها نقش آفرینی می کنند. طرح و پیرنگ این داستان ها بسیار ساده و طبیعی است و این ساختار تکراری کتاب، توأم با محتوای بعضاً نازل و لحن خشک آن، سبب بی رغبتی خواننده می گردد. از این لحاظ می توان کتاب «عقلاء المجانین» را با کتاب های «مقامات» مقایسه کرد. این کتاب، اغلب در بردارنده احوال دیوانگانی است که در زمره زاهدان و صوفیان محسوب می شوند، بنابراین، سخنانی که از آنان نقل می شود، سخنانی جدی و حکیمانه است و بدین جهت، از طنز و مطایبت بی بهره است؛ حتی آن بخش از حکایات که از چاشنی طنز و مطایبه برخوردار است، بدون داشتن معلومات لازم، برای خواننده قابل درک نیست و موجب انبساط خاطرش نمی گردد. به هر حال، ممکن است برای مخاطب امروزی، متن کتاب به اندازه عنوانش جذابیتی نداشته باشد. رعایت عفت کلام از ویژگی های مطلوب این اثر است و موارد ندرتاً مشهود نیز نه تنها موجب رکاکت کلام نمی شود بلکه اندکی نیز بر جذابیت آن می افزاید.

نویسنده کتاب

ابوالقاسم حسن بن محمد بن حبيب نیشابوری (متوفای ۴۰۶ ه. ق) در نیمه اول قرن چهارم در نیشابور به دنیا آمده است. او از جمله نویسندگانی است که در فرهنگ اسلامی ناشناخته مانده است و اگر همین کتاب «عقلاء المجانین» وی به دست ما نرسیده بود، معلوم نبود که آیا نام وی در جریده عالم ثبت می‌شد یا نه؟ ولی آن‌چه مسلم است، این است که اطلاعاتی که از کتب تراجم و طبقات می‌توان درباره وی به دست آورد، بسیار اندک است. آن‌چنان‌که صاحبان تراجم نوشته‌اند، نیشابوری از زمره دانشمندانی است که در زمان خودش در علم ادب، نحو، تفسیر، قراءات قرآن، مغازی، قصص و سیر مشهور بوده است چنان‌که سیوطی، نیشابوری را یکی از مشهورترین مفسران خراسان خوانده و ابوالحسن ثعلبی را از شاگردان ویژه وی در این فن می‌داند. ذهبی نیز وی را مفسر قرآن دانسته و گفته است: «صَنَّفَ فِي عِلْمِ الْقُرْآنِ وَالْآدَابِ» ابوالقاسم نیشابوری را از زمره راویان حدیث نیز دانسته‌اند و گفته‌اند که او از ابوحاتم بن حبان حدیث شنیده و از ابوبکر محمد بن عبدالواحد حیری و ابوالفتح محمد بن اسماعیل فرغانی روایت کرده و از اصم و ابوزکریا عنبری و ابوعبدالله صفار و ابومحمد مزنی نیز روایت حدیث کرده است.^۱

از کتاب «عقلاء المجانین» چنین برمی‌آید که خانواده ابوالقاسم نیشابوری نیز اهل علم و ادب بوده‌اند. او در این کتاب، روایات و اشعار متعددی را از قول پدرش نقل می‌کند؛ یا اینکه در بیان شرح حال «اویس قرنی» می‌گوید که مطالب خود درباره وی را از کتاب جدش «سعید بن مسیب» ذکر کرده است. ابوالقاسم، علاوه بر اشتغال به امر تدریس و تدوین کتاب، به موعظه و ارشاد نیز می‌پرداخته است. چنان‌که عبدالغافر فارسی می‌نویسد: «او به اهل تحقیق درس می‌داد و برای عوام موعظه می‌کرد.»^۲ اسمعانی در «الانساب»، ابوالقاسم نیشابوری را کرامی مذهب دانسته که بعداً به مذهب شافعی گراییده است.

۱- ر.ک: (مقدمه «عقلاء المجانین»، چاپ عمر الاسعد، صص ۵-۸).

۲- نقل از مجله معارف: ص ۳.

به هرحال، ابوالقاسم نیشابوری اولین کسی است که حکایات و اقوال «فرزانگان دیوانه» را به صورت کتابی مستقل تحت عنوان «عقلاء المجانین» یا «اخبار العقلاء المجانین» جمع آوری کرده است. در مورد ارزش کار نویسنده، همین نکته بس که وی در آن روزگار، کتابش را به صورت علمی تبویب و تدوین کرده است. وی نخست، واژه «جنون» را از منظر مختلف بررسی نموده و آنگاه به شرح احوال عقلاء مجانین مشهور و نامشهور از مرد و زن پرداخته است. او که خود اهل حدیث است بر طبق سنت روایان حدیث، جهت رعایت امانت و تأیید صحت گفتارش در بیان حکایات نیز به روایان آنها استناد کرده است.^۱

۱- البته هرچند استناد به روایان اخبار و قصص از منظر اهل فن و تحقیق دارای اهمیت است اما از دید خوانندگان امروزی، این امر در چنین متنی ضرورت چندانی ندارد و بر ملالت خواننده می افزاید؛ به همین دلیل، مترجم نیز از ذکر سلسله روایان حکایات صرف نظر، و تنها به نام راوی اصلی آنها بسنده کرد.

نگاهی به ترجمه‌های موجود از کتاب «عقلاء المجانین»

نخستین بار در سال ۱۳۶۶ به مناسبت یک‌هزارمین سال درگذشت «ابوالقاسم نیشابوری» در مجله «معارف» ترجمه بخشی از کتاب «عقلاء المجانین» توسط استاد مهدی تدّین چاپ گردید. این ترجمه عالمانه و سودمند در مجموع یک سوم و اندی از کتاب مذکور را شامل می‌شود و اگر تمام کتاب را در برمی‌گرفت قطعاً نیازی به ترجمه‌های دیگر نبود. البته این ترجمه صرف در مواردی نیز نیاز به بازنگری دارد؛ ترجمه کلی و مفهومی برخی عبارات و مفعول ماندن ترجمه برخی ابیات از جمله آن موارد است. اخیراً نیز این اثر با عنوان «دیوانگان خردمند» توسط استادان: زین العابدین فرامرزی و حسین گل‌چینی ترجمه شده و از سوی نشر نوروزی به چاپ رسیده است. سعی و همت مترجمان درخور قدردانی است؛ ترجمه تمامی کتاب، آوردن متن ابیات عربی به همراه ترجمه از محاسن این ترجمه، و مفعول ماندن ترجمه مواردی از کتاب، شرح نشدن موارد لازم و راه یافتن اغلاط زیاد بر قلم مترجمان از معایب اصلی آن است. با اینکه مترجمان در مواردی به خوبی از عهده ترجمه برآمده‌اند، اما حاصل کارشان عاری از ضعف و خطا نیست؛ غث و سمین بودن ترجمه یکی از ضعف‌های آشکار آن است؛ به همان اندازه که بخش‌هایی از ترجمه با صلابت و استوار است، به همان میزان نیز سست و مبهم و بعضاً عامیانه است. عدم توجه به منابع دیگر، نادیده گرفتن نکات صرفی و نحوی، دقت نکردن به معانی مختلف الفاظ و... موجب ترجمه غلط از سوی مترجمان شده است. اینک جهت اقتصار چندین اغلاط موجود در آن اثر را بررسی می‌کنیم. در این نقد ارجاعات متن عربی به چاپ عمرالاسعد است با این فرض که کتاب «دیوانگان خردمند» نیز بر اساس همین چاپ، ترجمه شده است.

۱- وَغِرَّةٌ مَرَّةً مِّنْ فِعْلٍ غَرٌّ / وَغِرَّةٌ مَرَّتَيْنِ فِعْلاً مُوقٍ (عقلاء المجانین، ص ۴۴)
«یک‌بار فریفته‌شدن به سبب خدعه و نیرنگ است ولی دوبار فریفته شدن از خصلت‌های انسان‌های (موق) است. [یعنی نادانی که بسیار فریفته می‌شود]» (دیوانگان خردمند، ص ۲۱)
در این بیت، واژه «غَرٌّ» به درستی معنی نشده است. (غَرٌّ) به معنی: (جوان خام و بی تجربه) است. (ر. ک: المنجد، ذیل: غَرٌّ).

ترجمه صحیح: یک بار فریب خوردن، کار جوان بی تجربه و ناپخته است و دوبار فریب خوردن، کار آدم احمق و دیوانه می باشد.

۲- رَحَلْتُ عَيْسًا مِنْ كِرَامِ بَابِلَ / فَصِرْتُ مِنْ عَقْلِي عَلَى مَرَاكِحِ (عقلاء المجانين، ۷۱)
«بر شتری نژاده و سپید موی نشستم و خرد خویش را به چندین مرتبه تقسیم کردم.» (دیوانگان خردمند، ۴۱).

در این بیت نه تنها ترجمه عبارت: «کرام بابل» مغفول مانده، بلکه ترجمه مصرع دوم نیز غلط است به طوری که ترجمه مذکور بدون مطابقت با متن اصلی نیز چندان مفید و استوار نیست. ترجمه صحیح: با شتری سپیدمو از نزد بخشندگان بابل کوچ کردم و از عقل خودم فرسخ ها فاصله گرفتم.

۳- وَاللَّهِ مَا أَدْرِي عِلَامَ صَرْمَتِي / وَأَيَّ أُمُورِي فِيكَ يَا لَيْلَ أَرْكَبُ (عقلاء المجانين، ۱۰۳)
«به خدا سوگند، نمی دانم برای چه از من بریدی؟ ای شب! اکنون در تاریکی تو، به کدام سوی بروم.» (دیوانگان خردمند، ۷۰).

آنچه موجب شده است که ترجمه غلطی از مصرع دوم ارائه شود، همگی ناشی از کلمه «لَیْلَ» است که مترجمان به اشتباه آن را «شب» معنی کرده اند. این بیت، دومین بیت از مجموع هفت بیت است. این ابیات، گفتگوی مجنون بنی عامر با معشوقش لیلا است. در اینجا نیز (لَیْلَ) مخفف لیلاست و در نسخه های چاپی به ویژه چاپ عمرالاسعد - که ظاهراً منبع مترجمان نیز همین است - کلمه (لَیْلَ) به اعراب منصوب آمده است و این نشان می دهد که کلمه مذکور، منادای مرخم است و گرنه باید مرفوع می آمد. دیوان مجنون و شروح آن نیز مؤید همین نکته است. (ر.ک: دیوان مجنون لیلی، شرح یوسف فرحات، ص ۱۷).

ترجمه صحیح: ای لیلی! سوگند به خدا! نمی دانم چرا از من بریدی؟ و نمی دانم در عشق تو به چه اموری پیردازم (چه شیوه ای در پیش بگیرم)؟

۴- عَيْنٌ فَأَبْكِي عَلَى قَبْلِ أَنْطِلَاقِي / بَدْمُوعٍ تَمَلُّ مِنْهَا الْمَاقِي (عقلاء المجانين، ۱۲۴)
«ای چشم! پیش از آن که از این دنیا بروم بر من چندان گریه کن، تا حدقه هایم غرقه اشک شود.» (دیوانگان خردمند، ۹۲).

در این بیت، فعل «تَمَلُّ» به اشتباه معنی شده است. (تَمَلُّ) یعنی: (ملول و خسته شود، به ستوه آید). اما ظاهراً مترجمان آن را با فعل «تَمَلَّأُ» اشتباه گرفته اند.

ترجمه صحیح: ای چشم! پیش از رفتنم (مرگم) با چنان اشک‌هایی برای من گریه کن که مجاری اشک از آن به ستوه آید و خسته شود.

۵- صَفَتْ فِي وُدِّ مَوْلَاهَا فَمَا إِنَّ / لَهَا مِنْ وُدِّهِ أَبَدًا بَرَّاحٌ (عقلاء المجانین، ۱۲۸)
«در محبت سرورشان پاکیزه و خالص گشته‌اند، و هرگز در راه محبت او آسایش ندارند.»
(دیوانگان خردمند، ۹۷).

در این بیت، مترجمان به اشتباه «براح» را که یک کلمه است، به صورت جارّ و مجرور در نظر گرفته‌اند. استاد تدّین نیز همین خطا را مرتکب شده و آن را به معنی «شراب» آورده است: «و جز دوستی او به شرابی نیازمند نیست.» (ترجمه و تلخیص عقلاء المجانین، ۲۶۲).

(براح) مصدر از (برح) به معنی: (زوال و دگرگونی) است. مصححان «عقلاء المجانین» نیز در نسخه‌های چاپی خود اشاره کرده‌اند که این بیت دارای اقواس است یعنی با توجه به قوافی دیگر ابیات، حرف روی این بیت باید مکسور می‌آمد نه مرفوع. نکته دیگر اینکه (راح) در بیت ماقبل آن به معنی (راحتی و آسایش) آمده که ترجمه مترجمان را نقض می‌کند:

قلوب العارفين تحن حتى تحلّ بقربه في كلّ راح

ترجمه صحیح: این دل‌ها در دوستی مولای خویش صاف و زلال شده است و هرگز این دوستی زوال نمی‌یابد.

۶- و مِنَ النَّاسِ رَاحِلٌ و مُقِيمٌ / فَالَّذِي بَانَ لِلْمُقِيمِ عِظَةٌ (عقلاء المجانین، ۱۳۳)
«مردمانی [از این جهان] می‌کوچند و مردمانی [به اندک زمانی] مقیم جهانند، آنچه بر اقامت کنندگان آشکار شود، پند آنان است.» (دیوانگان خردمند، ۱۰۲)

در این بیت، «بان» به غلط ترجمه شده است و همین امر نیز معنی مصرع دوم را مبهم نموده است. (بان) یعنی: (کوچ کرد، به هجرت رفت). در اینجا (راهی آخرت شدن) مراد است و با (راحل) در مصرع نخست، هم‌معنی می‌باشد. دیگر اینکه مترجمان موصول خاص (الذی) را به اشتباه، موصول عام فرض کرده‌اند.

ترجمه صحیح: برخی از مردم کوچ‌کننده، و برخی دیگر مقیم‌اند؛ آنکه کوچیده، برای مقیم مایه پند است.

۷- يَمُوتُ هَذَا الْفَتَى تَرَاهُ / وَ كُلُّ شَيْءٍ لَّهُ نَفَادٌ (عقلاء المجانين، ۱۹۴)

«می‌پنداری این جوانمرد که همه چیزش تمام شده، می‌میرد؟!» (دیوانگان خردمند، ۱۶۴)
مترجمان در ترجمه این بیت به خطا رفته‌اند؛ نخست فعل «تَرَى» در اینجا به معنی: (می‌بینی) است، فعل (تری) و دیگر مشتقات آن، زمانی به معنی (می‌پنداری، تصور می‌کنی و ..) است که دو مفعول به داشته باشد. همچنین مصرع دوم را اشتباهاً به (فتی) مربوط دانسته‌اند در حالی که مصرع دوم جمله مستقلی است که به طریق تمثیل برای تقویت معنای مصرع نخست آمده است. این خطا از آنجا ناشی شده که مترجمان مرجع ضمیر (ه) را در مصرع دوم، (فتی) دانسته‌اند با اینکه مرجع ضمیر آن، (کلّ شیء) است.
ترجمه صحیح: این جوانمردی که می‌بینی، می‌میرد و هر چیزی [روزی] تمام می‌شود و از بین می‌رود.

۸- أَفْ لِمَنْ لَا يَزَالُ صَاحِبُهُ / فِي تَعَبٍ مِنْ عِدَاتِهِ أَبَدًا (عقلاء المجانين، ۱۹۵)

«فغان از کسی که دوستش پیوسته از دشمنی او در رنج است.» (دیوانگان خردمند، ۱۶۶)
در این بیت مترجمان کلمه (عِدَاة) را با (عُدَاة) اشتباه گرفته‌اند. از نظر صرفی عُدَاة از (عدو)، جمع (عادی) به معنی دشمنان است نه دشمنی. بافت معنایی و ساختار صرفی و نحوی نشان می‌دهد که عُدَاة نمی‌تواند صحیح باشد. بلکه صورت صحیح آن، (عِدَات) است. عِدَات از (وعد) جمع (عِدَة) به معنی وعده‌هاست. از نظر معنایی نیز بی‌شک صورت صحیح، همان (عِدَات) می‌باشد. این بیت و دیگر ابیات آن درباره عمل به وعده است؛ بیت ماقبل آن نیز نشان می‌دهد که مراد گوینده، (عِدَات) بوده است:

يَا وَعِدَ الْوَعْدِ لَيْسَ يُنْجِزُهُ أَفْ لِمَنْ لَا يُتِمُّ مَا وَعَدَا

معنی ابیات: ای وعده‌دهنده‌ای که بدان وفا نمی‌کنی! نفرین برکسی که وعده‌اش را به اتمام نمی‌رساند! نفرین بر کسی که دوستش همواره از وعده‌های او در رنج و عذاب است!

۹- يَسِرُّ الْفَتَى مَا كَانَ قَدَمٌ مِنْ تُقَى / إِذَا عَرَفَ الدَّاءَ الَّذِي هُوَ قَاتِلُهُ (عقلاء المجانين، ۲۰۶).

«چنین رادمردی چون می‌داند که خود او درمانگر بیماری است که بدان گرفتار گشته به تقوایی که از پیش فرستاده است شادمان می‌شود.» (دیوانگان خردمند، ۱۷۵).

مصرع دوم به اشتباه ترجمه شده است. اشتباه مترجمان از آنجا ناشی شده که ضمیر (هو) را به (فتی) راجع دانسته‌اند در حالی که مرجع آن (داء) است. علاوه بر این، واژه (قاتل) را که اسم فاعل و به معنی (کُشنده) است، به معنی (گرفتار گشتن) ترجمه کرده‌اند. ترجمه صحیح: وقتی آدمی درد را قاتل خود بشناسد، [تنها] آن تقوایی، او را خوشحال می‌کند که از پیش فرستاده باشد.

۱۰- وَأَصْرَفُ طَرْفِي نَحْوَ غَيْرِكَ عَامِدًا / عَلَيَّ أَنَّهُ بِالرَّغْمِ نَحْوِكَ رَاجِعٌ (عقلاء المجانين، ۲۳۵). «نگاه خویش را به عمد به کسی دیگر می‌اندازم حال که قصدم تنها نشان دادن توست» (دیوانگان خردمند، ۱۹۷).

ترجمه مصرع دوم غلط است زیرا با ساختار و مفردات آن هیچ تناسبی ندارد. ترجمه صحیح: نگاهم را عمداً به سوی غیر تو مصروف می‌دارم اما برخلاف میل من به سوی تو باز می‌گردد.

۱۱- دَمٌ مِّنْ يَشْقَى بِصَارِمِهِ / مَعَ هُبُوطِ الرِّيحِ مَطْلُولٌ (عقلاء المجانين، ۲۶۳) «خون هرکسی که با شمشیر وی ریخته شود شبمی می‌شود که با آرام گرفتن وزش باد بر روی سبزه می‌نشیند.» (دیوانگان خردمند، ۲۱۸).

ساختار این بیت خالی از ابهام نیست و این امر موجب شده است که مترجمان ترجمه‌ای نادرستی از بیت ارائه دهند. در این بیت فعل «یشقی» به درستی ترجمه نشده است؛ ظاهراً در اینجا به معنی (سرسختی کردن، گستاخی ورزیدن، زورآزمایی کردن) آمده است! بر این اساس نیز «باء» متصل به «صارمه» را می‌توان بآء مقابله دانست. اما شکی نیست که کلمه «مطلول» به غلط ترجمه شده است. از کلمه «دم» در مصراع نخست می‌توان دریافت که مراد همان (دمُ المَطْلُول) به معنی (به هدر رفتن خون. مهدور الدّم) است. (ر.ک: لسان العرب، ذیل: طلل).

دیگر اینکه هرچند عبارت «هُبُوطِ الرِّيحِ» قدری مبهم می‌نماید اما با توجه به مفهوم و محتوای بیت، ترجمه مترجمان محل تأمل است. ظاهراً (ریح) در این بیت به معنی (باد) نیست بلکه استعاره از (شوکت، دولت، قدرت، مهابت، عزت، پیروزی و...) است. (ر.ک: لسان العرب، ذیل: روح) چنان‌که در این آیه شریفه: «وَلَا تَنَازَعُوا فَتَفْشَلُوا وَتَذْهَبَ رِيحُكُمْ» (انفال، بخشی از آیه ۴۶) نیز ریح در همان معانی استعاری به‌کار رفته است. (ر.ک: کشف الاسرار میبیدی، ج ۴،

ص ۵۷؛ مجاز القرآن، ج ۱، ص ۲۴۷؛ تفسیر سوراآبادی، ج ۲، ص ۸۹۴؛ الکشاف زمخشری، ج ۲، ص ۲۲۶؛ المیزان فی تفسیر القرآن، ج ۹، ص ۶۹).

ترجمه پیشنهادی: کسی که در برابر شمشیر برآن وی گستاخی و زورآزمایی کند، با از بین رفتن عزت و شوکتش، خونش نیز به هدر می‌رود.

البته اگر بتوان واژه (هبوط) را به صورت (هبوب) خواند، معنی بیت معقول‌تر می‌گردد: (کسی که در برابر شمشیر برآن وی گستاخی و زورآزمایی کند، با وجود داشتن شوکت و قدرت، باز خونش به هدر می‌رود).

۱۲- كَذَّبُوا وَالَّذِي تُسَاقُ لَهُ الْبُدْنُ / نٌ و مَنْ عَاذَ بِالطَّوْفِ وَ صَلَّى (عقلاء المجانین، ۲۶۴)
«سوگند به کسی که بدنها به سوی او می‌رود و کسی که با طواف و نماز بندگانش را پناه می‌دهد، آنها دروغ گفته‌اند.» (دیوانگان خردمند، ۲۱۹)

در این بیت، «بُذُن» به اشتباه، (بُذْن) ترجمه شده است. بُذْن جمع بُدْنَة به معنی شتر و گاو و گوسفندی است که جهت قربانی به مکه برده می‌شود. (رک: لسان العرب و العین و المفردات، ذیل: بدن) عدم توجه مترجمان به اعراب و به قرینه‌های: (عاذ، طواف، صَلَّى و تساق) موجب چنین خطایی شده است. بُذْن در قرآن نیز آمده است: «وَالْبُدْنَ جَعَلْنَاهَا لَكُمْ مِنْ شَعَائِرِ اللَّهِ» (حج، آیه ۳۶).

ترجمه صحیح: سوگند به خدایی که شتران را به قربانی وی می‌برند و در طواف و نماز بدو پناه می‌جویند، آنها دروغ گفته‌اند.

۱۳- وَلَقَدْ قُلْتُمْ حِينَ قَبَلْتُمْ مِنْهُ / مَبْسِماً عَلْنِي مُؤَيَّةَ اللَّثَامِ (عقلاء المجانین، ۲۶۵)
«وقتی بر لبانش بوسه زدم گفتم: ای کاش مرا جایی در نزدیکی نقاب بود.» (دیوانگان خردمند، ۲۲۰)

ترجمه مصرع دوم کاملاً غلط است؛ اولاً: مترجمان، «علنی» را با حروف مشبیهة بالفعل اشتباه گرفته‌اند. (علّ) فعل است به معنی: سیراب کرد، دوباره نشانید. ثانیاً بر اساس اشتباه مطبعی چاپ عمرالاسعد «مُؤَيَّة» را به صورت (فویة) آورده‌اند در حالی که در پاورقی همان چاپ نیز صورت صحیح آن به صورت (مُؤَيَّة) آمده است. مؤیه مصغّر (ماء) است، مصغر بودن آن می‌تواند هم بیانگر قلّت باشد و هم تحیب. ثالثاً: در این بیت، «لثام» به معنی (نقاب و دهان بند) نیست، بلکه به معنی (بوسیدن دهان) است.

ترجمه صحیح: وقتی دندان و دهانش را می‌بوسیدم، گفتم: «بوسیدن دهانت با آب گوارا سیرابم کرد.»

۱۴- بَانَ مِنَ الْأَهْلِ عَلَى قُرْبِهِ / كَذَاكَ مَنِ مَسَّكَنُهُ الْقَبْرُ (عقلاء المجانین، ۲۸۹)
«با وجود نزدیکیش به خانواده از آنان دور گشته و همین گونه از خانه‌اش که قبر است دور گشته.» (دیوانگان خردمند، ۲۳۶)

ترجمه مصرع دوم به دلیل عدم توجه به اعراب مفردات، غلط است. مترجمان عبارت «مَنْ مَسَّكَنُهُ» را به صورت (مَنْ مَسَّكَنَهُ) خوانده‌اند، در نتیجه، ترجمه غلطی ارائه داده‌اند در حالی که (مَنْ) مبتدای مؤخر برای خبر (كَذَاكَ)، و جمله (مَسَّكَنُهُ الْقَبْرُ) صله برای (مَنْ) است. ترجمه صحیح: مُرده با وجود نزدیکی به اهل و عیالش از آنها دور مانده است و هر که مَسَّكَنَش قبر باشد، [احوالش] چنین است.

۱۵- فَإِنِّي وَإِيَّاهُمْ كَمَنْ نَبَّهَ الْقَطَا / وَلَوْ لَمْ تُنَبِّهْ بَاتَتْ الطَّيْرُ لِاتْسُرِّي (عقلاء المجانین، ۳۰۵)
«من و آنها به مثل مانند کسی هستیم که مرغ سنگخوار را از خواب بیدار ساخته که اگر بیدار نمی‌شد، یرندگان در شب نمی‌توانستند پرواز کنند.» (دیوانگان خردمند، ۲۴۶)

ترجمه مصرع دوم غلط است؛ باید دانست کلمه (طیر) -که به همان (قطا) برمی‌گردد- از نظر صرفی مفرد می‌باشد اما مترجمان به اشتباه آن را جمع دانسته و مستقل از قطا در نظر گرفته‌اند. درباره پرنده قطا دو مثل معروف است: یکی درباره هدایتگری اوست که گویند: «أَهْدَى مِنْ قَطَاةٍ» (جمهرة الامثال، ج ۲، ص ۲۹۳) و دیگر آنکه گفته می‌شود: «لَوْ تَرَكَ الْقَطَا لِنَامَ» (همان، ج ۲، ص ۱۶۱ و نیز: ر. ک: دهخدا، ج ۴، ص ۱۳۷۲) و این مثل زمانی به کار می‌رود که انجام کاری به کسی تحمیل و اجبار شود. مترجمان طبق متن عمرالاسعد اشتباهاً مثل نخست را ملاک قرار داده و ترجمه غلطی از مصرع دوم ارائه داده‌اند. در حالی که نه تنها بافت داستان نشان می‌دهد که در معنی بیت، باید مفهوم مَثَلِ «لَوْ تَرَكَ الْقَطَا لِنَامَ» را لحاظ کرد از سویی کاملاً معلوم است که معنی مصرع دوم بیت مأخوذ از معنی همین مثل است با الفاظ و بیانی دیگر. ترجمه صحیح: من و ایشان همچون کسی هستیم که پرنده قطا را [به اجبار] بیدار کرده است، حال اگر آن پرنده بیدار نمی‌گردید، [در آشیانه‌اش] می‌خوابید و شبروی نمی‌کرد.

۱۶- كَمْ نَظْرَةَ لَامْرِي يُسْرُّ بِهَا / لَعَلَّهَا مِنْهُ مُنْتَهَى أَجَلِهِ (عقلاء المجانين، ۳۱۳)
«ای بسا نگاهی که آدمی را شاد می‌کند ولی شاید که نهایت اجلس در آن باشد.» (دیوانگان
خردمند، ۲۵۴)

در این بیت، واژه «نَظْرَةَ» به معنی (نگاه کردن) نیست، بلکه به معنی: (تأخیر در امر، مهلت دادن) است. (لسان العرب، ذیل: نظر) اگر مترجمان به عبارت (مُنْتَهَى أَجَلِهِ) در مصرع دوم توجه می‌کردند، مسلماً به معنی درست (نظرة) پی می‌بردند.
ترجمه صحیح: بسا مردی که از مهلت دادن عمر مسرور می‌شود، در حالی که شاید نهایت اجلس در همین مهلت دادن باشد.

۱۷- لَمْ تَتَغَيَّرْ لَنَا اللَّيَالِي / حَتَّى تَوْفَّتَهُمُ الْمُنُونُ (عقلاء المجانين، ۳۱۸)
«هنوز چند صبحی نگذشته بود که مرگ آنها را در ربود.» (دیوانگان خردمند، ۲۵۹)
در این بیت، مصراع نخست به خصوص کلمه «لَمْ تَتَغَيَّرْ» به درستی ترجمه نشده است. با توجه به معنی دقیق کلمات، و مفهوم ابیات قبلی ترجمه صحیح بیت چنین است:
روزگار بر ما دگرگون نشد مگر آن‌گاه که مرگ آنان را از دنیا برد. (به عبارتی: با مرگ آنها روزگار ما دگرگون گشت).

۱۸- و مَائِغِي الْجَمَالُ وَحُسْنُ ثَوْبِي / إِذَا مَا كُنْتُ أَصْرَعُ كُلَّ شَهْرٍ (عقلاء المجانين، ۳۲۴)
«زیبایی و آراستگی برای من سودی ندارد اگر در هر ماه دچار لغزش و گناه شوم.» (دیوانگان
خردمند، ۲۶۵)

در این بیت، «أَصْرَعُ» کاملاً غلط ترجمه شده است و معلوم نیست که مترجمان این معنی را بر چه مبنایی آورده‌اند. (أَصْرَعُ) یعنی: (دچار صرع و بیهوشی می‌شوم) و صرع به معنی جنون هم آمده است چون شخص در اثر عدم تعادل اعضاء به خاک می‌افتد. (ر.ک: قاموس قرآن، ذیل: صرع) اگر مترجمان در ابیات بعدی دقت می‌کردند، چنین خطای فاحشی را مرتکب نمی‌شدند.
ترجمه صحیح: وقتی که من در هر ماه دچار بیماری صرع می‌شوم، زیبایی چهره و نیکویی جامه‌ام مرا [از آن بیماری] بی‌نیاز نمی‌کند.

۱۹- أَحْنُ إِلَى عَطْفٍ جَمِيلٍ رَأَيْتُهُ / كَطِفْلٍ إِلَى أُمِّ تَرْبِيهِ بِالذَّرِّ (عقلاء المجانين، ۳۲۸)
«در شوق محبتی گرم هستم که او را دیده‌ام؛ مانند محبت کودکی به مادرش که او را در آستانه در تربیت می‌کند.» (دیوانگان خردمند، ۲۷۱)

ترجمه مصرع نخست خالی از ابهام و اشکال نیست. در مصرع دوم نیز در ترجمه «در» اشتباه شگفتی رخ داده که قابل اغماض نیست؛ ظاهراً مترجمان (در) را فارسی دانسته و آن را (در، آستانه در) معنی کرده‌اند؛ غافل از اینکه (در) به معنی: (شیر خوردنی) است. البته با وجود قرینه‌های (طفل، ام و تربی) مترجمان نباید دچار چنین سهوی می‌شدند. ترجمه صحیح: مشتاق همان دامن و آغوش زیبایی هستم که دیده‌ام، همچون طفلی که مشتاق مادری است که او را با شیر پرورانیده است.

۲۰- عِشْرُونَ أَلْفَ فَتَىٍّ مَا مِنْهُمْ رَجُلٌ / إِلَّا كَأَلْفِ فَتَىٍّ مِقْدَامَةَ بَطْلٍ (عقلاء المجانين، ۳۳۱)
«بیست هزار مرد با هزار رادمرد جنگجوی و شجاع برابر نیست.» (دیوانگان خردمند، ۲۷۳).
عدم توجه به ساختار نحوی بیت موجب ارائه ترجمه‌ای ناقص و نادرست شده که مقصود بیت از آن حاصل نمی‌گردد. مترجمان در این بیت عبارت «ما مِنْهُمْ رَجُلٌ إِلَّا» را نادیده گرفته‌اند که اتفاقاً معنی بیت نیز بر همین عبارت مهم و کلیدی استوار است.
ترجمه صحیح: بیست هزار جوانمردی که هر مردی از آنان با هزار جوان شجاع و دلیر برابر بود (که ...).

۲۱- فَأَلْفَيْتَهُ فِي الْجَامِعِ يَكَلِّمُ بَعْضَ الْأَسَاطِينِ، فَقُلْتُ: يَا إِبَانَ، أَجَنَنْتَ؟ (عقلاء المجانين، ۶۸)
«او را در مسجد جامع یافتیم که با بعضی از بزرگان سخن می‌گفت به او گفتیم: ای ابان دیوانه شده‌ای؟» (دیوانگان خردمند، ۳۸).
مترجمان به اشتباه «اساطین» را (بزرگان) ترجمه کرده‌اند در حالی که اساطین جمع اسطوانه به معنی ستون است. چرا باید کسی به علت سخن گفتن با بزرگان به دیوانگی متهم شود؟! ترجمه صحیح: او را در مسجدی یافتیم که با ستونی سخن می‌گفت. گفتیم: «ای ابان! دیوانه شده‌ای؟»

۲۲- و أنا محتاج إلى من لو نفذ فيه حكمي لسرح مع النعاج. (عقلاء المجانين، ۸۰)
«که اگر حالی که بر من عارض گشته بر کس دیگری عارض شده بود، همچون گوسفندان به
چرا می‌رفت.» (دیوانگان خردمند، ۴۹).

عبارت «أنا محتاج إلى من لو نفذ فيه حكمي» غلط ترجمه شده است و معلوم نیست که این
ترجمه بر چه اساسی بوده است! ضمیر (ه) طبق متن به (ابن حمدان) برمی‌گردد اما مترجم آن
را مجهول فرض کرده‌اند.

ترجمه صحیح: من محتاج کسی شدم که اگر حکم بر او نافذ بود، همواره با می‌شما می‌چربید.
(به عبارتی: اگر بر ابن حمدان تسلط و قدرت داشتیم، او را هم ردیف می‌شما قرار می‌دادم).

۲۳- ومات موسى نجى الرحمن، يا بن حيان. (عقلاء المجانين، ۹۷)
«موسی، آن نجات یافته به نیروی الهی مُرد ای پسر حیان.» (دیوانگان خردمند، ۶۴).
عبارت «نجى الله» درست ترجمه نشده است. (نجی الله) دقیقاً معادل (کلیم الله) و از القاب حضرت
موسی (ع) است که با خدا به نجوا و مناجات می‌پرداخت: «وَنَادَيْنَاهُ مِنْ جَانِبِ الطُّورِ الْأَيْمَنِ وَ
قَرَّبْنَاهُ نَجِيًّا» (مریم، آیه ۵۲) در چنین مواردی بهتر است که خود عبارت عیناً نقل شود.
ترجمه صحیح: ای ابن حیان! موسای نجی الله درگذشت.

۲۴- فَشَبَّهَ اللَّهُ نَاقِضَ الْعَهْدِ بِهَا بِقَوْلِهِ تَعَالَى: «وَلَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ نَقَضَتْ غَزْلَهُا.» (عقلاء المجانين،
۲۹۹)

«[این کار وی از آن روی بود که نشان دهد] خداوند عمل پیمان شکنان را به چنین عملی
تشبیه کرده و گفته است: «وَلَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ نَقَضَتْ غَزْلَهُا...» (دیوانگان خردمند، ۱۴۲).
اشکال در این ترجمه آن است که مترجمان چنین پنداشته‌اند که ربطه خواسته با این رفتار
آیه قرآنی را تبیین کند غافل از اینکه اصلاً خداوند کار پیمان شکنان را به رفتار ربطه تشبیه
کرده است. ضمیر (ها) در (بها) به ربطه برمی‌گردد که مترجمان آن را اشتبهاً (چنین عملی)
ترجمه کرده‌اند. آنها باید می‌دانستند که ربطه در زمان جاهلیت و قبل از اسلام بوده است. (ر.ک:
تفاسیر قرآن از جمله: تفسیر سورآبادی، ج ۲، ص ۱۳۱۴؛ کشف الأسرار و عدة الأبرار، ج ۵،
ص ۴۴۴).

ترجمه صحیح: پس خدای تعالی در سخنش نقض‌کننده عهد و پیمان را به همین ربطه تشبیه
کرده و گفته است: «وَلَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ نَقَضَتْ غَزْلَهُا.»